

## حقیقت توحید و حقیقت انسان؛ خوانشی تحلیلی از لا اله الا الله

### لا اله الا الله و تبیین حقیقت توحید در نسبت با انسان

در زندگی روزمره، انسان مدام میان خواسته‌های مختلف در رفت‌وآمد است. یک روز ذهن او درگیر کار و درآمد است، روز دیگر درگیر جایگاه اجتماعی، رابطه عاطفی یا نگرانی نسبت به آینده. اگر از او پرسیده شود که در نهایت چه می‌خواهد، معمولاً پاسخ‌هایی نزدیک و ملموس می‌دهد؛ آرامش، موفقیت، محبت، امنیت یا پیشرفت. اما مسئله اینجاست که این پاسخ‌ها همیشه آخرین لایه خواست انسان را نشان نمی‌دهند. گاهی انسان به چیزی می‌رسد که مدت‌ها به دنبالش بوده، اما باز هم احساس می‌کند به نقطه نهایی نرسیده است. این تجربه نشان می‌دهد که میان خواسته‌های روزمره و مطلوب نهایی انسان تفاوتی جدی وجود دارد.

برای روشن شدن این موضوع، می‌توان به کسی فکر کرد که سال‌ها برای رسیدن به موقعیتی خاص تلاش کرده است. او پس از دستیابی به آن موقعیت، شاید برای مدتی احساس رضایت کند، اما خیلی زود دوباره نوعی خلأ درونی یا ناتمامی را تجربه می‌کند. این ناتمامی را نمی‌توان فقط با تغییر هدف‌های بیرونی توضیح داد. به نظر می‌رسد در درون انسان طلبی عمیق‌تر وجود دارد که با امور محدود به طور کامل سیراب نمی‌شود. از همین‌جا حقیقت توحید معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. توحید فقط یک آموزه ذهنی یا یک فرمول اعتقادی نیست، بلکه به این پرسش مربوط است که انسان در ژرفای وجود خود چه می‌خواهد و چه چیزی می‌تواند مطلوب نهایی او باشد.

در این چهارچوب، لا اله الا الله فقط یک جمله برای گفتن نیست؛ بلکه بیان‌کننده حقیقتی است که هم به خدا مربوط می‌شود و هم به خود انسان؛ اگر این حقیقت درست فهم شود، بسیاری از مسائل مربوط به دین، معرفت، رشد انسان و جهت زندگی نیز روشن‌تر می‌شود. از همین رو، برای فهم توحید باید هم از حقیقت الهی سخن گفت و هم از ساختار وجودی انسان؛ زیرا این دو در این بحث از یکدیگر جدا نیستند.

## لا اله الا الله به عنوان محور فهم حقیقت توحید

لا اله الا الله در متن دین جایگاهی محوری دارد، زیرا هم به حقیقت الله مربوط است و هم به حقیقت انسان. از یک سو، الله به عنوان ذات جامع همه صفات معرفی می‌شود؛ از سوی دیگر، انسان در لایه اصیل وجود خود طالب کمال است. به همین دلیل، رابطه انسان با خدا یک رابطه صرفاً قراردادی یا آموزشی نیست، بلکه ریشه در حقیقت وجود انسان دارد. یعنی انسان فقط مأمور نشده که خدا را بخواند، بلکه در اصل وجود خود چنان ساخته شده که مطلوب نهایی‌اش جز خدا نباشد.

این نکته باعث می‌شود که حقیقت توحید از سطح یک تعریف نظری فراتر برود. در اینجا سخن فقط این نیست که خدا یکی است، بلکه مسئله این است که چرا انسان باید فقط او را اله خویش بداند. پاسخ در این است که الله چون کمال مطلق است، تنها موجودی است که می‌تواند پاسخ‌گوی طلب نهایی انسان باشد. هر چیز دیگری، هرچند در جای خود مطلوب باشد، محدود است و به همین دلیل نمی‌تواند در جایگاه اله بنشیند.

از این منظر، فهم درست این اصل، کلید فهم دین نیز هست؛ اگر کسی دین را بدون این محور بخواند، اجزای آن را پراکنده و جدا از هم خواهد دید. اما اگر این اصل به درستی فهم شود، روشن می‌شود که بخش‌های مختلف دین حول یک حقیقت مرکزی شکل گرفته‌اند؛ در نتیجه، توحید در این معنا نه یک بخش از دین، بلکه مبنای فهم همه بخش‌های آن است.

حقیقت توحید فقط در سطح استدلال ذهنی کامل نمی‌شود. انسان ممکن است به کمک عقل بفهمد که خدا حق است و توحید درست است، اما این فهم هنوز می‌تواند در سطح دانستن باقی بماند. درک حقیقی زمانی رخ می‌دهد که این شناخت به لایه عمیق‌تر وجود انسان برسد.

این ساحت فوق عقلانی در همه انسان‌ها وجود دارد، اما در بسیاری از آنان به بلوغ نمی‌رسد. یعنی امکان رسیدن به این ادراک برای همگان هست، ولی فعلیت آن در همه یکسان نیست. وقتی این بخش به بلوغ

برسد، انسان لا اله الا الله را فقط از روی آموزش یا استدلال تکرار نمی‌کند، بلکه آن را با خود حقیقی وجود خویش می‌یابد. در چنین وضعی، باور ما از سطح ذهن به سطح وجود منتقل می‌شود.

اهمیت این تمایز در این است که بسیاری از تفاوت‌های میان ایمان ظاهری و ایمان حقیقی از همین جا توضیح داده می‌شود. ممکن است دو نفر یک جمله را بر زبان بیاورند، اما نسبت آنان با آن جمله یکسان نباشد. یکی آن را می‌داند و دیگری آن را زندگی می‌کند. از همین رو، اگر فوق عقل به بلوغ نرسیده باشد، گفتن این حقیقت می‌تواند صورتی وهمی پیدا کند؛ یعنی لفظ حاضر باشد، اما حقیقت هنوز در جان انسان مستقر نشده باشد.

### حقیقت انسان و طلب بی‌نهایت

برای فهم بهتر این مسئله باید به این نکته توجه کرد که انسان فقط مجموعه‌ای از غرایز، احساسات یا توانایی‌های عقلانی نیست. ما دارای مراتب مختلفی هستیم: مرتبه‌های جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی؛ اما حقیقت وجود ما به مرتبه‌ای بالاتر مربوط می‌شود که شرافتمان نیز از همان جا ناشی می‌گردد. این مرتبه همان جایی است که ظرفیت بی‌نهایت و عشق به حق تعالی در آن معنا پیدا می‌کند.

وقتی گفته می‌شود انسان طالب بی‌نهایت است، مقصود این نیست که همیشه آگاهانه چنین طلبی را بیان می‌کند. بسیاری از انسان‌ها این طلب را در قالب خواسته‌های محدودتر تجربه می‌کنند، اما اصل آن فراتر از این قالب‌هاست. اینکه انسان با رسیدن به امور محدود باز هم احساس ناتمامی می‌کند، نشانه‌ای از همین حقیقت است. خواسته‌های محدود می‌توانند بخشی از مسیر زندگی باشند، اما جای مطلوب نهایی را پر نمی‌کنند.

در این نگاه، خود حقیقی وجود ما تا خدا ادامه دارد و پایان حرکت او به سوی پروردگار است. این یعنی انسان موجودی ایستا نیست و در عمیق‌ترین لایه وجود خود، در مسیر حرکت به سوی حق قرار دارد. به همین دلیل، وضعیت طبیعی ما رکود، سرگردانی و بی‌حوصلگی نیست. اگر این حالات در وجود ما پیدا شود،

باید آن را نشانه‌ای از فاصله گرفتن از جهت اصلی وجودمان بدانیم. انسان وقتی با حقیقت خود هماهنگ باشد، در حال حرکت است و از این حرکت نیز بهره و لذت می‌برد.

### لا اله الا الله و معشوق حقیقی انسان

یکی از نتایج مهم این تحلیل آن است که اگر ساحت فوق عقل در انسان فعال شود، درمی‌یابد که معشوقی جز خدا ندارد. این سخن به معنای انکار محبت‌های انسانی و طبیعی نیست، بلکه به این معناست که هیچ‌یک از این محبت‌ها نمی‌توانند جای محبت نهایی را بگیرند. انسان می‌تواند به خانواده، مال، خانه یا موقعیت خود علاقه داشته باشد، اما اگر یکی از اینها در جایگاه برتر از خدا قرار گیرد، نظم حقیقی وجود ما به هم می‌خورد.

این مساله در قرآن هم بیان شده است: اگر پدران، فرزندان، همسران، اموال، تجارت و خانه‌ها از خدا محبوب‌تر باشند، انسان از مسیر هدایت دور می‌شود.<sup>۱</sup> اهمیت این آیه در آن است که مسئله را نه در سطح ترک دنیا، بلکه در سطح نسبت سنجی میان محبوب‌ها مطرح می‌کند. پرسش اصلی این نیست که انسان چه چیزهایی را دوست دارد؛ پرسش این است که محبوب نهایی وجود ما کیست.

روح انسان طالب بی‌نهایت است و اگر انسان میلی به رسیدن به بی‌نهایت نداشته باشد؛ در واقع از رشد بازمانده است. چنین وضعی مانند این است که کسی از چیزی که مایه بقای اوست، روی برگرداند. از این جهت، خدا در این تحلیل صرفاً معبود انسان نیست، بلکه معشوق حقیقی او نیز هست. وقتی این حقیقت در انسان آشکار شود، می‌خواهد که در نسبت با خدا پذیرفته و مقبول باشد، نه فقط در سطح ظاهر، بلکه در عمق وجود.

<sup>۱</sup> آیه ۲۴ سوره مبارکه توبه

## دین به عنوان تفسیر لا اله الا الله

در این دستگاه فکری، حقیقت دین چیزی جز نفی هر معشوقی جز الله و تفسیر همین اصل نیست. به بیان دیگر، دین مجموعه‌ای پراکنده از دستورها و باورها نیست که فقط در کنار هم قرار گرفته باشند. همه اجزای آن به یک مرکز بازمی‌گردند و آن مرکز، همین حقیقت توحیدی است. اگر این مرکز دیده نشود، دین به صورت مجموعه‌ای جدا از هم فهم می‌شود و انسجام درونی خود را از دست می‌دهد.

بر همین اساس، بعثت انبیا نیز در راستای معرفی همین حقیقت تفسیر می‌شود. همه آنان آمده‌اند تا انسان را با مطلوب حقیقی‌اش آشنا کنند و او را از وابستگی نهایی به غیر خدا برهانند. در نتیجه، توحید فقط یکی از آموزه‌های دینی نیست، بلکه اصل راهنمای همه آموزه‌های دیگر است و هر جا سخن از هدایت، رشد، معرفت و عبادت است، این اصل در پس‌زمینه حضور دارد.

از سوی دیگر، دین به عنوان آیین و قاعده، راه رسیدن به همان حقیقتی است که انسان در ذات خود آن را طلب می‌کند. یعنی دین امری بیرون از حقیقت انسان نیست، بلکه پاسخی است به ساختار وجودی او. چون انسان طالب کمال مطلق است، به راهی نیاز دارد که او را در این مسیر هدایت کند. از این جهت، دین شکل بیرونی همان نسبتی است که در درون انسان میان او و خدا برقرار است.

## نسبت حقیقت توحید با نبوت و امامت

یکی از نتایج مهم این بحث آن است که شناخت سایر اصول دین نیز بر شناخت توحید تکیه دارد. انسان بدون فهم توحید، نبوت، امامت و وحی را به درستی درک نخواهد کرد. دلیل این تقدم روشن است: تا انسان الله را نشناسد، فرستاده او را هم درست نمی‌شناسد و تا رسول را درست نشناسد، حجت الهی را نیز در جایگاه واقعی‌اش درک نمی‌کند.

دعای معرفت حضرت حجت نیز همین ترتیب را نشان می‌دهد: نخست معرفت خدا، سپس معرفت رسول و پس از آن معرفت حجت. این توالی از یک نظم فکری و وجودی خبر می‌دهد. در این نظم، توحید پایه است و اصول دیگر بر آن استوار می‌شوند. اگر پایه روشن نباشد، شناخت‌های بعدی نیز استوار نخواهند بود.

همچنین این اصل معیاری برای سنجش حال انسان است. هرکس بخواهد درک کند که در چه وضعی قرار دارد، چه اندازه رشد کرده و تا چه حد به سعادت نزدیک شده است، باید خود را با نسبتش با لا اله الا الله بسنجد. مسئله فقط گفتن این جمله نیست، بلکه دیدن این است که نفی اله‌های دروغین تا چه حد در درون او استقرار یافته و ارتباط او با اله حقیقی تا کجا پیش رفته است.

در پایان می‌توان گفت توحید در این نگاه، هم ناظر به حقیقت خداست و هم ناظر به حقیقت انسان. الله کمال مطلق و جامع همه صفات کمال است، و انسان در ژرف‌ترین ساحت وجود خود جز همین کمال مطلق را نمی‌طلبد. از همین رو، رابطه میان انسان و خدا یک رابطه واقعی و وجودی است، نه صرفاً یک رابطه ذهنی یا لفظی.

این حقیقت در ساحت فوق عقل آشکار می‌شود؛ جایی که انسان از مرحله دانستن عبور می‌کند و به مرحله باور وجودی می‌رسد. در این مرحله، خدا معشوق حقیقی ما خواهد شد، جهت حرکتمان روشن می‌گردد و دین نیز به عنوان تفسیر و راه این نسبت فهم می‌شود. در مقابل، اگر این ساحت به بلوغ نرسد، الفاظ و مفاهیم هرچند حاضر باشند، هنوز به عمق وجود انسان راه نیافته‌اند.

بنابراین، توحید در این تحلیل فقط یک اصل اعتقادی نیست، بلکه معیار فهم انسان، معیار فهم دین و معیار سنجش حرکت وجودی اوست. هرچه انسان نسبت خود را با این حقیقت روشن‌تر کند، شناخت او از خود، از مسیر زندگی و از ساختار دین نیز عمیق‌تر خواهد شد. به همین دلیل، لا اله الا الله در این تلقی نه فقط یک بیان توحیدی، بلکه خلاصه حقیقت دین و انسان است.